

بررسی تاریخی اجتماعی رویدادهای دوران پهلوی در آثار داستانی آل احمد

مریم جعفری

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، ادبیات علوم انسانی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران

آرش مشفقی (نویسنده مسئول)

استادیار ادبیات علوم انسانی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران بناب، ایران

moshfeghi.arash@gmail.com

دکتر عزیز حجاجی کهجوق

استادیار ادبیات علوم انسانی، واحد بناب، دانشگاه آزاد اسلامی، بناب، ایران بناب، ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۰۲۷۱-۲۰۰۸ سال ۱۷ شماره ۶۴- صفحه ۳۰-۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۲۴. تاریخ پذیرش ۱۴۰۱/۱/۲۷

چکیده

در سال‌های آغازین سلطنت پهلوی و اجرای اصلاحات تقلیدی مورد نظر رضاخان، به حوزه داستان، رمان و رمان‌نویسی اقبال بیشتری نشان داده شد ولی به تریج و با آشکارشدن نواقص و کاستی‌های این اصلاحات در این دوره، ادبیات و نوع ادبی رمان به ابزاری برای انتقاد از وضعیت آن زمان بدل گشت. رضاشاه در این دوران که کشور دوره سنت به مدرنیته را تجربه می‌کرد، سعی نمود با تشکیل دولتی مقتدر و قوی و تقلید از کشورهای غربی، حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضایی، و آموزشی کشور را سروسامان دهد. هدف از انجام این مقاله بررسی تاریخی اجتماعی رویدادهای دوران پهلوی در آثار داستانی آل احمد است که به روش کتابخانه‌ای و به شیوه توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد که اقدامات اصلاحی پادشاهی پهلوی در حوزه‌های مختلف کشور، به آثار، نتایج و واکنش‌های مختلفی منتج گشت. در میان متون ادبی، بخصوص رمان به دلیل ساختار و ویژگی‌های خاص خود این اوضاع را بازتاب می‌دهد. از این منظر آثار داستانی آل احمد به خوبی اوضاع اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این دوره را منعکس کرده است.

واژه‌های کلیدی: دوره پهلوی، سیاسی، اجتماعی، رمان، جلا آل احمد

مقدمه

سال ۱۲۹۹ سالی است که افزایش بی رویه جرّ و بحث سیاسی و هرج و مرج سراسر کشور را فرا می گیرد. نفوذ انگلیسی ها و دخالت همه جانبه ی آن ها در اداره ی حکومت از یک طرف و بی لیاقتی و ضعف شاه در اداره ی امور دولتی از طرف دیگر زمینه ی کودتا را به وجود آورد. پس از آنکه جنبش های انقلابی ملی نتوانستند از نفوذ قدرت های بیگانه جلوگیری نمایند و قیام هایی مانند قیام شیخ محمد خیابانی و قیام جنگل به کمک قدرت هایی مانند روس و انگلیس در هم شکست و دولت نیز آن چنان که لازم بود، نتوانست، گام مؤثری در راه اصلاحات و انجام خواسته های مردم بردارد، نیاز به یک نیروی مقتدر که بتواند کاستی ها را سر و سامان ببخشد، احساس می شد. «این نظر که باید نیرویی سازماندهی شود تا از دولت مقتدر حمایت کند به طور گسترده وجود داشت، هم در میان رجال ایرانی و هم در سفارت انگلیس و بین مقامات انگلیسی.» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ص ۳۰۵) همه ی مردم از وضعیّت به وجود آمده، ناراضی بودند و احساس می کردند که کشور برای نجات از این بیماری و آشفتگی که گریبان گیرش شده است، نیازمند قدرتی واحد با پشتوانه ی ارتشی قوی و یک پارچه است. در این بین انگلیسی ها جهت برآورده شدن مقاصد خود به سراغ مقتدرترین و شجاع ترین فرد آن زمان، یعنی رضا خان رفتند. رضا خان که در آن موقع سردار سپاه قزاق ها بود، نظر آنان را به سوی خود جلب کرد و سرانجام با کمک و هم یاری سید ضیاءالدین اقدام به کودتا نمود. آن ها بدون هیچ گونه مزاحمتی و طبق نقشه ی قبلی توانستند وارد تهران شده و اداره ی امور را بر عهده بگیرند، سید ضیا از سوی شاه به مقام رئیس الوزرای رسید و پهلوی اوّل به فرماندهی کلّ لشکر قزاق منصوب گردید. پس از کودتا پهلوی اوّل به تدریج اختیارات نامحدودی به دست آورد و با استفاده از این اختیارات توانست نظر مساعد عموم مردم را به خود جلب نماید تا بالاخره «مجلس روز ۱۸ رجب سال ۱۳۴۳ هـ ق رضا خان سردار سپه را به عنوان فرمانده ی کلّ قوا شناخت و پس از هشت ماه و نیم - در ۱۳ ربیع الثانی ۱۳۴۴

هق - حکومت موقتی به رضاخان پهلوی تفویض شد و یک ماه و چند روز بعد (۲۵ جمادی الاول ۱۳۴۴ هق) مجلس مؤسسان انقراض قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی را اعلام داشت.» (آرین پور، ۱۳۸۲:ص ۲۲۱)

پهلوی اول با تدبیر خود توانست همه ی مخالفان را یکی یکی از سر راه خود بردارد و شاه شود.» به محض اینکه نمایندگان لایحه را از تصویب گذراندند، پهلوی اول فروش مشروبات الکلی را ممنوع ساخت، قیمت نان را کاهش داد، قمار را غیر قانونی کرد، به زنان سفارش کرد که «شرافت ملی» را حفظ کنند و قول داد که موازین اخلاقی را ترویج دهد. وی همچنین اعلام کرد دو هدف زندگی، تأمین زندگی مردم و اجرای قوانین شرع مقدس است.» (آبراهامیان، ۱۳۸۵:ص ۱۲۳) با این اقدامات در قدم اول از حمایت و تحسین اکثر نهادهای مردمی و نخبگان جامعه از جمله روزنامه نگاران و جوانان برخوردار شد و حتی بسیاری از روحانیون نیز از حکومت وی حمایت کردند. او توانست به سرعت در کشور نظم را برقرار کند و موجبات رشد تجارت و سرمایه گذاری را در ایران فراهم نماید، همچنین در پی اقدامات وی «احساسات ناسیونالیستی در میان جوانان شهری به طور اعم و خیل فزاینده ی طبقه ی متوسط جدید به طور اخص با خوش بینی به آینده همراه گردید.» (کاتوزیان، ۱۳۸۴:ص ۴۰۵) پهلوی اول در سال های نخست حکومت خویش از قدرت و محبوبیت ویژه ای برخوردار بود، و با تثبیت قدرتش قادر بود برنامه بلند پروازانه ی اصلاحات اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را آغاز نماید، اما زیاده روی های بی مورد وی هم به کشور و جامعه و هم به خود او آسیب فراوان رساند. بیشتر کارهای بی اندازه نادرستی که در دوره ی رضاشاه انجام گرفت، اعم از عقد قراردادی زیان بار یا سرمایه گذاری کاملاً بی ارزش، تحمیل اجباری کلاه برای مردان، منع زنان از پوشیدن روسری، اعمال خشونت نسبت به وزرای خویش، تحت کنترل خود قرار دادن درآمد نفت کشور، قتل عدّه ی زیادی از روحانیون بدون محاکمه از جمله مدرّس و غیره موجبات نارضایتی مردم و هرج و مرج بیش از اندازه در میان آنان را به وجود آورد.

بررسی پژوهش‌های اجتماعی از ساختار ساده جامعه ایرانی در دوره مشروطه نشان می‌دهد که هرچه به جامعه صنعتی و پیچیده معاصر نزدیک می‌شویم، موضوعات اجتماعی تنوع و پیچیدگی بیشتری پیدا می‌کنند. از این منظر و با توجه به تعامل بالای ادبیات با اجتماع، از جمله منابعی که اطلاعات گسترده و مفیدی درباره نحوه برخورد گروه‌ها و طبقات مختلف جامعه با تغییر و تحولات دوره پهلوی اول می‌دهد آثار مکتوب چاپی و ادبی همچون مقاله‌ها جراید، دیوان اشعار، داستان‌های کوتاه، و انواع رمان‌ها می‌باشد. می‌توان استنباط نمود که تلاش‌ها برای استخراج محتوا و ساختار درونی آثار ادبی، تطبیق آن با ساختار جامعه بیرون و نیز میزان و نحوه تعامل متن ادبی با جامعه و چگونگی تأثیرپذیری و تأثیرگذاری این دو در حوزه مطالعات مربوط به جامعه‌شناسی ادبیات بررسی می‌شود. در این میان، داستان‌ها و رمان‌های که محتوای اجتماعی دارند، بیش از دیگر آثار ادبی تحت‌الشعاع اوضاع اجتماعی قرار می‌گیرد و قادر است از هر اثر ادبی دیگر ساختار اجتماعی را در خود معکس کند. بر این اساس، با توجه به چنین پیشینه‌ای محور اصلی پژوهش حاضر را دو سؤال زیر شکل می‌دهند که: ۱. کدام یک از اقدامات اصلاحی (سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی، و آموزشی) در این دوره بازتاب بیشتری در آثار مکتوب جلال آل احمد داشته است؟ و ۲. واکنش جلال آل احمد در مقابل این اقدامات اصلاح طلبانه چگونه بوده است؟

پیشینه پژوهش

در باره موضوع این مقاله کار مستقلی تا به حال صورت نگرفته است و در کتاب‌ها و مقالاتی به این موضوع به صورت پراکنده اشاره شده است: قادری و همکاران (۱۳۹۵)، در مقاله «بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در رمان ابن الفقیر اثر مولود فرعون و داستان مدیر مدرسه اثر جلال آل احمد»؛ خلیلی (۱۳۸۳)، در مقاله «غربزدگی و هویت جلال آل احمد و پاسخ به پرسش عقب ماندگی»؛ امیری، (۱۳۷۱)، در پایان نامه کارشناسی ارشد

«فرایند باز آفرینی واقعیت اجتماعی در ادبیات داستانی جلال آل احمد»؛ قاضیان (۱۳۸۶)، در کتاب «آل احمد در گذر از سنت و تجدد» به این موضع اشاره کرده اند.

روش تحقیق

روش تحقیق در این مقاله کتابخانه ای است که به شیوه توصیفی - تحلیلی و اسنادی با مطالعه آثار آل احمد و آثاری که در این زمینه نوشته شده اند انجام شده است.

بازتاب مسایل سیاسی و تاریخی در داستان های جلال آل احمد

با روی کار آمدن پهلوی اول و به دست گرفتن اداره امور توسط وی، اوضاع اجتماعی ایران به شدت متحول شد و جامعه ی ایرانی دچار تضادهای طبقاتی فراوان گردید و در این بین اقدامات پهلوی اول تأثیر به سزایی در شکل گیری اوضاع اجتماعی داشت. اما آن چه باعث ایجاد تضادهای عمیق در جامعه ی ایران شد «غرب زدگی ایرانیان» و «تجاوز اروپاییان» بود. به این معنا که الگو و معیار ایرانیان در همه چیز از طرز زندگی گرفته تا طرز فکر همه و همه زیر شعار تمدن گرایی پهلوی اول محو و نابود گردید. برنامه های بلند پروازانه ی پهلوی اول در جهت ایجاد یک کشور متمدن به شیوه ی کشورهای غربی و فارغ از نفوذ بیگانگان هرگز متجلی نگردید و یا اگر در پاره ای مواقع توفیقی نسبی هم به دست آورد خیلی زود برچیده شد. مهم ترین تحولات اجتماعی دوران پهلوی راکه در داستان های جلال بازتابیده است، به تفکیک باز می نمایم.

تغییر لباس و کشف حجاب

تاریخ همیشه گویای این مطلب بوده و خواهد بود که زنان ایرانی در معیشت، اقتصاد جامعه و تعلیم و تربیت نقش محوری داشته اند. اما واقعه ی تغییر لباس و کشف حجاب و یا حجاب برداری در ایران، جریانی بود که با حضور افکار متأثر از فرهنگ اروپایی شکل گرفته و با آشنایی بیشتر ایرانیان با اروپا نمود یافت، و صدمات فراوانی را بر پیکر این قشر جامعه وارد نمود. پهلوی اول در دوران سلطنت خود تنها یکبار به خارج از ایران سفر کرد. سفری که ثمره ی آن به ابتدال کشاندن زن ایرانی بود. سفر او به ترکیه پیامدهای فراوانی در برداشت. او در آنجا به قدری مجذوب ظاهر مردم آن دیار شد که بلافاصله پس از بازگشتش قانون متحدالشکل شدن لباس و کشف حجاب را

پیش کشید. پهلوی اول دلایل و استنادات خود را برای رفع حجاب، حضور زنان در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و نیز حضور در عرصه‌های تمدن دنیا می‌دانست و از آن استقبال می‌نمود. حسن صدر می‌گوید: «رضاشاه بعد از مسافرت ترکیه در اغلب اوقات ضمن اشاره به پیشرفت سریع ترکیه از رفع حجاب زن‌ها و آزادی آن‌ها صحبت می‌کرد، تا این‌که اوایل خرداد سال ۱۳۱۴ یک روز هیأت دولت را احضار کرد و گفت: ما باید صورتاً و نسبتاً غربی شویم و باید در قدم اول کلاه‌ها تبدیل به «شاپو» بشود و نیز باید شروع به رفع حجاب زن‌ها نمود و چون برای عامه‌ی مردم دفعته‌تاً مشکل است اقدام کنند، شما وزرا و معاونین باید پیش‌قدم شوید و هفته‌ای یک شب با خانم‌های خود در کلوپ ایران جمع شوید و به حکمت وزیر فرهنگ دستور داد که در مدارس زنانه معلمان و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهند» (ابوذر جمهری، ۱۳۸۵:ص ۱۳)

پس از تصویب این قانون و علنی شدن آن در سطح کشور، مقاومت‌های مردمی در مقابل اجرای آن آغاز شد. اما دولت با سرکوب مخالفان درصدد اجرای دقیق برنامه‌های خویش برآمد. جلال آل احمد در بسیاری از داستان‌های کوتاه دوره‌ی نخست نویسندگی خویش مسأله کشف حجاب و تغییر لباس را بیان نموده و حتی در دسرهایی را که گریبان گیر خود و خانواده‌اش بوده است، در قالب داستان می‌آورد. داستان «جشن فرخنده» نمونه‌ی بارز آن است. در این داستان به‌خوبی می‌توان فضای دوره‌ی پهلوی اول و سخت‌گیری‌های او را در زدودن مظاهر اسلامی از جامعه، مشاهده نمود. در این داستان، راوی نوجوان، شاهد پاره‌ای از ماجراهاست که جامعه درگیر آن است. پدر او یک روحانی است و در محله‌ی خود از عزت و احترام فراوان برخوردار است. وی توسط یکی از روحانی‌هایی که تازه کلاهی شده به جشن فرخنده آزادی بانوان دعوت می‌شود و همین امر مشکلات فراوانی را برای پدر ایجاد می‌نماید. مواردی که جلال آل احمد در داستان‌هایش به موضوع

تغییر لباس و کشف حجاب اشاره نموده و در پاره‌ای از مواقع نفرت خویش را از آن اعلام می‌دارد، می‌توان این چنین برشمرد:

اجباری شدن کلاه برای زنان و مردان

«در سال ۱۳۰۷ مجلس لباس قدیم اقوام ایرانی را غیرقانونی و همه‌ی مردان را به‌استثنای روحانیون ثبت‌نام‌شده، مجبور به پوشیدن لباس غربی و گذاشتن کلاه پهلوی کرد. هشت سال بعد این کلاه جای خود را به کلاه لبه‌دار اروپایی، کلاه شاپوی «بین‌المللی» داد» (ابراهیمیان، ۱۳۸۵: ص ۱۳۰).

«اما فقط اسم بابام را وسط خط‌های چاپی با قلم نوشته بودند. زیرش هم امضای یکی از آخوندهای محضردار محلّ مان بود که تازگی کلاهی شده بود. تا سال پیش رفت‌وآمدی هم با بابام داشت.» (پنج داستان / جشن فرخنده / ۳۲)

«یک روز من داشتم دفترچه فیلم را سر کلاس مرتّب می‌کردم که آمد دفتر را برداشت و از پنجره پرت کرد بیرون. خودش تازه کلاهی شده بود و می‌دانست که بابای من ملاّست.» (پنج داستان / خواهرم و عنکبوت / ۵۵)

«عمو عبایش را از دوش برداشت و تا کرد و گذاشت زیر بغلش و شب‌کلاهش را توی جیبش تپاند و از در حجره آمدیم بیرون، می‌دانستم چرا این کار را می‌کند. پارسال توی همین تیمچه جلوی روی مردم یک پاسبان یخه‌ی عمویم را گرفت که چرا کلاه لبه‌دار سر نگذاشته‌ای؛ و تا عبایش را پاره نکرد دست از او برنداشت.» (پنج داستان / جشن فرخنده / ۳۷)

اجباری شدن شلوار کوتاه

اجباری شدن شلوار کوتاه برای مردان نیز از دیگر برنامه‌ها بود. دانش‌آموزان مدارس برای شرکت در کلاس‌ها مجبور بودند از شلوار کوتاه استفاده نمایند.

«اما وضع من جوری بود که باید زودتر می‌رفتم. بله دیگر سر همین قضیه شلوار کوتاه! آخر من نمی‌توانستم با شلوار کوتاه بروم مدرسه! پسر آقای محلّ! مردم چه می‌گفتند، و اگر بابام

می‌دید؟ از همه‌ی این‌ها گذشته خودمم بدم می‌آمد ... و همین‌جوری شد که آخر ناظم از مدرسه بیرونم کرد که «یا شلواریت را کوتاه کن یا برو مکتب خونه.» (پنج داستان / جشن فرخنده / ۳۸)

«اما دیدم جلوی ناظم نمی‌شود. خیلی تمیز بود و همیشه بوهای خوب می‌داد و قضیه شلوار کوتاه مرا هم با حقه‌ای که بهش می‌زدم، فراموش کرده بود.» (پنج داستان / خواهرم و عنکبوت / ۶۶)

کشیدن چادر از روی زنان در معابر

«این حمّام سرخانه هم عزایی شده بود. از وقتی توی کوچه چادر را از سر زنها می‌کشیدند. بابام تصمیم گرفته بود، حمّام بسازد و هفته‌ای هفت روز دود و دمی داشتیم که نگو.» (پنج داستان / جشن فرخنده / ۴۱)

«یک زن چادرنمازی سرش را از در خانه رو به روی درآورد و نگاهی توی کوچه انداخت و خوب که هر دو طرف را پایید. دوید بیرون و به دو رفت سه تا خانه آن‌طرف‌تر.» (پنج داستان / جشن فرخنده / ۴۶)

تصرف زمین مالکان به زور جهت انباشتن ثروت شخصی

پهلوی اوّل علاقه‌ی شدیدی به تصرف زمین‌های مالکان داشت و در هر صورت ممکن چه با زور و چه با مدارا نمودن سعی در تصرف زمین‌های مالکان داشت، تا جایی که خبر تملک زمین‌ها و املاک توسط وی به خارج از مرزهای ایران نیز رسید. مقاله‌ای که در همین مورد در فرانسه چاپ گردید، سبب شد روابط ایران و فرانسه رو به تیرگی نهد. روزنامه فرانسوی با اشاره به حرص رضاخان برای تملک زمین‌ها و املاک دیگران نوشته بود: «در ایران جانور زمین‌خواری پیدا شده و از شیوه‌ی او در حکومت انتقاد کرده بود. دولت ایران ضمن ارسال اعتراض شدیدالحنی به دولت فرانسه خواهان تعقیب و توقیف این روزنامه‌ها شد، ولی دولت فرانسه به عذر این‌که در فرانسه مطبوعات آزادند،

تقاضای دولت ایران را اجابت نکرد. رضاشاه این عذر را نپذیرفت و دستور قطع روابط سیاسی دو کشور را صادر نمود.» (طلوعی، ۱۳۸۴: ص ۳۲۶)

«این قضیه در اواخر بهار بود و قرار شد تا آقای رئیس ایل املاک ضبط شده‌اش را از دولت پس بگیرد و در تهران کاملاً مستقر شود.» (زن زیادی / خانم زهت الدوله / ۵۳)

«البته او جز آن دسته از زندانیان سیاسی نبود که چون ... سابق چشم طمع به املاک مازندران نشان دوخته بود، به زندان افتاده باشند.» (زن زیادی / خدادخان / ۱۰۶)

«خود ترکمن‌ها را از زمین‌هاشان بیرون کرده‌اند. هر چه زمین تخت و آباد بوده، به اسم خالصه پخش کرده‌اند میان سرهنگ، سرتیپ‌های بازنشسته. می‌دانی که تا به جای این که بنشیند تهران و خیال کودتا را بکنند، پنبه بکارند، می‌بینی که.» (نفرت زمین / ۲۶۵)

فاصله‌ی طبقاتی و معیشتی بین دارا و نادر

کارنامه قصه نویسی جلال آل احمد نشان می‌دهد که دوره‌ی نخست داستان‌های وی سرشار از بیان معضلات اجتماعی است. جلال آل احمد در داستان‌های مجموعه «دیدوبازدید» بخش‌هایی از جامعه را انتخاب کرده و بر روی آنان تمرکز می‌نماید. بخش‌هایی از جامعه که می‌تواند نشان‌دهنده‌ی شکاف عظیم معیشتی باشد. علاوه بر این مجموعه، در اکثر داستان‌های جلال آل احمد می‌توان رد پای فقر و فلاکت مردمان جامعه را در مقایسه با زندگی مرفه تعداد معدودی دنبال کرد. فلاکت اجتماعی و فقر، موضوع اصلی اکثر داستان‌های کوتاه جلال است. البته در هر کدام از داستان‌ها، بخش خاصی از جامعه انتخاب می‌شود. به‌غیر از مجموعه‌ی دیدوبازدید، فقر اجتماعی و فلاکت مردم موضوع اصلی سه داستان «لاک صورتی»، «وداع»، «زندگی که گریخت» از کتاب «سه‌تار» نیز می‌باشد. افزون بر این، جلال آل احمد در کتاب «مدیر مدرسه» با نگاهی دقیق و تیزبین وضعیت طبقه دارا، خانواده‌های فقیر و بچه‌های معصوم آنان و همچنین وضعیتی طبقه فرهنگی جامعه را به تصویر کشیده است.

اوضاع کشاورزی

ترویج کشاورزی

دولت پهلوی سعی در ترویج کشاورزی به طرق مختلف داشت. دولت برای نیل به این مقصود در برنامه‌های سوم و چهارم مبالغ کلانی را به بخش کشاورزی تخصیص داد. «برنامه‌های سوم و چهارم همچنین حدود ۱/۲ میلیارد دلار به بخش کشاورزی اختصاص داد. این مبلغ به دو طریق صرف شد. نخست، احیای اراضی و یارانه برای خرید تراکتور، کود و سم بود.» (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ص ۳۹۱)

البته دولت برای این کار، از نیروهای فراوانی به‌عنوان مروج کشاورزی استفاده نمود. این دسته از افراد در گام نخست شروع به سرشماری از روستاییان نمودند و آمار دقیقی از وضعیت دارایی و زندگی آنان را ارائه دادند. آنان همچنین سعی کردند وسایل و ادوات جدید کشاورزی را به مردم بشناسانند.

خرید گندم از آمریکا

«خواستم بگویم «پسرتون می‌گفت که حالا دیگه نون شهر رو ده نمی‌ده» اما پشیمان شدم و به‌جایش گفتم:

آخر حالا دیگر این نسبت به‌هم‌خورده. گندم را هم برامان از آمریکا می‌آورند. « (نفرین زمین / ۱۰۱)

دادن کود شیمیایی به کشاورزان

«حالا گیرم یک آیش باشد، به جاش کود شیمیایی می‌گیرم و تخس می‌کنم تو زمین‌هاتان تا بعد از این دو آیش بدهید.» (نفرین زمین / ۱۱۰)

تشکیل شرکتهای تعاونی روستایی

«و مدیر سخت در فکر تعاون روستایی بود که شده بود نشخوار عمومی اهالی. اما هیچ کدام چیزی ازش نمی دانستند؛ و روزی سه چهار بار سؤال و جوابهای سر پای و گذرا در کوچه و مزرعه با خود من. این جورها بود که:

– آقای آموزگار، تعاون روستایی یعنی چه؟

به نظرم یعنی همکاری دهاتیها، عین تراز دادن شیر یا گروکشی کارگر وقت درو.

پس ما تا حالا تعاون روستایی بوده ایم؟ (نفرین زمین / ۲۷۱)

«و یا چرا فلان مسئول «تشکیلات دهقانان» به دستور او از ایجاد اتحادیه در برخی از

روستاها خودداری کرده بوده است.» (زن زیادی – خداداد خان / ۱۱۹)

«چون ممکن است همان دوست او ... شخصاً باعث اخراج فلان عضو و جلوگیری از

ایجاد اتحادیهی دهقانان در فلان ناحیه شده باشد و...» (زن زیادی – خداداد خان / ۱۲۰)

«اما قضیه تعاون روستایی بوی پول می داد؛ و علاوه بر آنچه بلندگوی وسط میدان ده گاهی فریاد

می کرد، از میتینگها و نطقهای تند در باب صندوق تعاون روستایی و اصلاحات ارضی اصلاً

شایعه ای در هوا بود که صندوق تعاون یعنی آبادکننده ده، و نجات دهنده، و ...» (نفرین زمین /

۲۷۵)

«بعدازاین حرف زد که شرکت تعاون روستایی یعنی چه و چه جور کار می کند و چرا

هیأت مدیره می خواهد؛ و بعدازاینکه هر یک از اهالی به نسبت دارایی اش چه سهمی در شرکت

خواهد داشت و ...» (نفرین زمین / ۲۹۸)

زندگی و کوچ عشایر، تسلیح آنها

یکی از راههای تقویت ارتش جدید توسط پهلوی اول تسلیح نیروهای عشایر و به خدمت

گرفتن آنها در ارتش خود بود. «رضاشاه ارتش نوین را رکن اصلی نظم نوین خود قرار داد. با بیش

از پنج برابر افزایش بودجهی سالانه دفاعی از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰، و امکان سربازگیری از مردم

کشور به واسطه‌ی قانون نظام‌وظیفه - نخست از روستاها، سپس شهرها و سرانجام از عشایر - نیروهای مسلح از پنج لشکر با ۴۰۰۰۰ نفر به هجده لشکر با ۱۲۷۰۰۰ نفر رسید. «آبراهامیان، ۱۳۸۵:ص ۱۲۴) علاوه بر این خط‌مشی وی در خصوص عشایر و قبیله‌های آنان، ادامه‌ی عملیات نظامی بود. «رضاشاه که قبایل بزرگ را شکست داده بود، با گسترش دادن پاسگاه‌های نظامی در مناطق آنان خلع سلاح رزمندگان عشایر، به سربازی بردن جوانان آن‌ها، تحریک اختلافات داخلی آن‌ها، مصادره اراضی آن‌ها، تضعیف سران قبایل، محدود کردن کوچ سالانه و گاه انتقال اجباری آن‌ها به «روستاهاى نمونه» خواهان اطمینان از انقیاد دائم آنان بود.» (آبراهامیان، ۱۳۸۵:ص ۱۲۹)

«مثلاً تسلیح عشایر که این همه سر زبان‌ها افتاده، من خودم تازه از حوزه انتخابی‌ام برمی‌گردم، به وجدان و شرفم قسم می‌خورم که حتی یک قبضه هم پخش نشده و فقط هزارتا در...» (دیدوبازدید/دیدوبازدید عید / ۱۳)

اما در دوره‌ی نخست‌وزیری قوام (بهمن ۱۳۲۴ - آذر ۱۳۲۶) عشایر نیز بر ضد دولت شورش نمودند و همین امر باعث ایجاد ناآرامی‌هایی در کشور گردید. «غائله را ناصر قشقایی آغاز کرد که از قدرت حزب توده بی‌مناک بود و ایل خود را بسیج کرد با این ادعا که کمونیسم، الحاد و هرج‌ومرج، دمکراسی، ایران و اسلام را به خطر انداخته است.»^۲

«گفتم: - کی بهشان رسیدی؟

گفت: - از تو که جدا شدم، دو ماه بعد پای سفیدکوه بختیاری و اگر بدانی به چه حال؟ می‌دانی که الآن یک‌میلیون آدم همین جوری سرگردان است. نه زمینی، نه آب و کشتی، نه مرتعی. این روزها حشم نان سوخته را می‌ماند. می‌دانی که می‌گیرندش و می‌اندازندش دور. انگارنه‌انگار که این‌ها هم آدم‌اند یا اهل این مملکت‌اند. می‌دانی که به گناه چهار تا تفنگ‌دار و یاغی هیچ‌کس چشم دیدن حشم را ندارد- خبرها را که می‌شنوی؟» (نفرین زمین / ۲۶۳)

صنعتی

احداث مدارس در مناطق محروم

«معمولاً با پستی کاری نداشتم؛ که چرخش را با بار سنگین گذاشت ... و یک پاکت را دراز کرد به طرفم. رویش نوشته شده بود «فوری» و تاریخش مال ۱۵ روز پیش. گفتم: چرا آن قدر عجله؟ ... مگر نمی بینی فوری است.

گفت: - کاغذ پستی که نیست آقا! تمبر که نخورده آقا! از مرکز پخش که رد می شدم، مستخدم فرنگ این را داد دستم.

که خداحافظ، و بازش کردم. نوشته بود «پیرو نامه فلان ... مقتضی است که پس از بازرسی دقیق محلی جهت افتتاح دبستان امیرآباد اقدام ... در بودجه سال تحصیلی آینده اعتبار لازم منظور ... مشروط به این که اهالی عمارت مناسبی برای مدرسه ... والخ.» (نفرین زمین / ۳۰۵)

تحولات شهری

غرب زدگی، مقایسه کردن کشور با اروپا

«دیگر چشمت کور. تو هم می خواهستی تخم و ترکه ی یک آدم پدرمادر دار شهری باشی تا لای دست فاحشه های پاریس راه و رسم تمدن را بیاموزی و گره کراوات و دستمال سفید و خم رنگرزی غرب ... و آن وقت در فرودگاه که از لای زرورق بازت کردند، بدانی که سر غذا چنگال به دست چپ و کارد به دست راست و شراب سفید با گوشت سفید و شراب قرمز با ... از این قزعلات. رها کنیم.» (نفرین زمین / ۱۶)

«اما من، سوار کامیون به این ده کوره آمده ام، و از شهر آمده ام. از شهری که مدام خودش را با سرزمین های قو خیز مقایسه می کند. نه با این دهات، و دیگر هیچ شباهتی هم با این دهات ندارد.» (نفرین زمین / ۶۹)

واردات اجناس بی ارزش فرنگی به کشور

تبعیت نادرست از غرب، پیامدهای ناخوشایند و درعین حال جالب را به همراه داشت. دولت به هر بهانه ای سعی می کرد اجناس خارجی و بی ارزش را وارد کشور نماید، درحالی که بابت

آن‌ها هزینه‌های زیادی را پرداخت می‌نمود. یکی از این هزینه‌های بی‌مورد در مورد خرید و تدارک وان حمام و توالت فرنگی برای پذیرایی از مهمان خارجی بود. در این زمینه نوشته‌اند: «در حال حاضر توالت فرنگی هیجان زیادی در اینجا به وجود آورده است. این وسیله‌ی مفید را شاه احتمالاً در سفرش به ترکیه کشف کرده است. به هر صورت، ورود قریب‌الوقوع سفیر ویژه‌ی بلژیک و ولیعهد سوئد و همسرش موجب جلب توجه‌ی اعلی‌حضرت به نامناسب بودن مستراح ایرانی شده است. چند روز پیش نایب‌رئیس تشریفات را بی‌مقدمه احضار کرده و دستور داده‌اند، ترتیبی بدهد که در مسیر سفر کاروان‌های سلطنتی سوئد، از مرز تا پایتخت، هر جا که احتمال توقف آن‌ها می‌رود، توالت‌های فرنگی نصب کنند. روز بعدش کامیونی انباشته از کلیه‌ی اثاث بهداشتی مربوطی که تهران در چنته داشته از پایتخت حرکت کرده است. اما درمانده بودند که این اختراعات پرآوازه‌ی اروپایی را کجا نصب کنند.» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ص ۴۴۴)

«و ارمویی را هم خروار خروار وارد می‌کنند، مثل سنجاق، مستراح چینی و لوله‌ی آب و امالهی فرنگی و هزار خرت و خروت دیگر ...» (مدیر مدرسه / ۱۰۱)

آزادی نسبی شهر و اتمام دوران حکومت قزاق‌ها

«نوای گنگ و بم نوحه‌ی دسته‌ای که از دور می‌آمد، کم‌کم، روشن‌تر و واضح‌تر به گوش می‌رسید. قزاق بازی تمام‌شده بود و مردم آزادی یافته بودند.» (دیدوبازدید / شمع قدی / ۸۴)

آزادی زندانیان سیاسی

در فصل پیش گفتیم که شاه جدید برای اطمینان مردم از این‌که دیکتاتوری دوباره برقرار نخواهد شد، همه‌ی زندانیان سیاسی را بخشید. اکثر این زندانیان سیاسی که از بند نجات یافتند، پایه‌های ایجاد احزاب گوناگون، از جمله حزب توده را بنیان نهادند:

«به هر صورت خداداد خان هم جزو آن‌هایی است که در سال ۱۳۲۰ از زندان خلاصی

یافتند.» (زن زیادی / خداداد خان / ۱۰۵)

«در همین حین بود که عده‌ای ریختند در دوستاق خانه‌ی حکومتی را شکستند و

زندانی‌های ابد را از توی سیاه‌چال‌ها کشیدند بیرون و آزاد کردند.» (نون والقلم / ۱۰۷)

تحوّلات فرهنگی

آزادی بیان و مطبوعات پس از شهریور ۱۳۲۰ و رواج روزنامه‌خوانی

پس از آن که نیروهای روس و انگلیس از شمال و جنوب، ایران را به اشغال خود درآوردند، پهلوی اول مجبور به استعفا گردید و سلطنت را به فرزندش محمدرضا واگذار کرد، کشور ایران دست‌خوش تغییرات فراوان گردید. از جمله‌ی این تغییرات می‌توان به آزادی بیان و مطبوعات اشاره کرد، روزنامه‌ها در انتقاد یا حمله به حکومت و دولت آزاد بودند، و هیچ‌گونه برخوردی با آن‌ها نمی‌شد. این آزادی بیان و قلم باعث شد، که روزنامه‌ها و جراید بی‌شماری در عرصه‌ی ادبیات ایران شروع به کار نمایند:

«ای آقا! از چه دولتی پشتیبانی کنیم؟ دولتی که این قدر «پرسونالیت» ندارد که به تلفن یک منشی فلان سفارت‌خانه اهمیت ندهد و دهان مطبوعات را که رکن چهارم، و به عقیده‌ی من رکن اول آزادی یک ملت «دموکرات» است، نبندد. کجا قابل پشتیبانی نیروی ملت است؟» (دیدوبازدید /

دیدوبازدید عید/۱۴)

«شما بازاری‌ها تازه روزنامه‌خوان شده‌اید و فقط اسمی از دولت و ملت و وظیفه شنیده‌اید،

ولی نمی‌دانید کجا به کجاست. (دیدوبازدید/دیدوبازدید عید/۱۵)

«وقتی به شهر آمده بود، سواد چندانی نداشت. یکی دو سال به کلاس اکابر رفت و بعد هم با خواندن روزنامه‌هایی که یک مشتری روزنامه‌فروشی می‌آورد، به راه افتاد و کم‌کم خوب می‌خواند. از سیاست هم چیزی سرش می‌شد و روزنامه‌های راست و چپ این چندساله را کم‌کم می‌شناخت.» (سه‌تار/لاک صورتی / ۴۰)

وضعیت دستگاه های امنیتی

فساد ادارات دولتی و رشوه خواری

« صدوپنجاه تومان در " کار گزینی کل " مایه گذاشته بودم تا اینکه حکم را به امضا رسانده بودم، توصیه هم برده بودم. و تازه دو ماه هم دویده بودم.» (مدیر مدرسه / ۶)

« از همه این ها گذشته کار گزینی کل موافقت کرده بود! درست است که که پیش از بلند کردن بوی اسکناس آن جا هم دو سه تا عیب شرعی و عرفی گرفته بودند و مثلاً گفته بودند لابد کاسه ای زیر نیم کاسه است که فلانی با ده سال سابقه تدریس می خواهد مدیر دبستان بشود! » (مدیر مدرسه / ۹)

« ناچار بدون مشورت با او تصمیم خود را گرفتند، نفری دو قران روی هم گذاشتند و یک تومانی را که جمع شد به پاسبانی که از آن طرف می گذشت، رساندند و خودشان راه قهوه خانه را پیش گرفتند.»

(دید و بازدید / معرکه / ۱۱۸)

« اصلاً بگذار یک چیزی را برایت بگویم جوان، تقصیر از خود ما مردم است. از اوک خلقت عالم تا حالا ما عادت کرده ایم به رشوه خواری، به باج گرفتن، تخت جمشید که رفته ای؟ صف هدایا را دیده ای؟ هان؟ این هم پا منقلی است؟ بعد هم باج جاده ی ابریشم است، بعد هم باج نفت است. این ها ملت را کون گشاد بار آورده و طفیلی.» (نفرین زمین / ۲۷۹)

«از بس هم عریضه شکایت نوشته بود، راه همه سوراخ سمبه های حکومتی و دیوان خانه و دوستاق خانه را می دانست و می دانست شاکی چه کارها باید بکند و دم چه کسانی را باید ببیند تا جوابی به عریضه اش بگیرد.» (نون و القلم / ۲۳)

« سبیل شصت هفتاد تایی از عاقل مردم های شهر را هم چرب کرده بودند که هر جا می نشستند با قسم و آیه، شهادت می دادند که میرزا کوچک، قبل از اینکه غییش بزند، پول خون آن ها را داده وجانشان را خریده. » (نون والقلم / ۶۷)

« هفت صد نفر را هم قرار شد تبعید کنند، و از باقی هر که توانست باجی بدهد، آزاد شد و هر که نتوانست سبیل کسی را چرب کند ماندگار گوشه دوستاق خانه شد. » (نون والقلم / ۱۹۰)

فساد در دستگاه های قضایی - رشوه گرفتن و

« یارو چنان نکره ای بود که خودم هم باورم نشد زده باشمش. چه رسد به قاضی دادگاه که از دوستان بود و گمان می کرد فقط از قلم من کاری ساخته است. دادگاه چهار روز بعد از واقعه بود ... به پیشنهاد قاضی خواستم پولی بدهم و سروته قضیه را به هم بیاورم، اما یارو قبول نکرد» (سنگی برگوری / ۴۹)

دزدی اموال اداری و زده بندهای بین کارکنان

«نه آقا! چه طور مهم نیست آقا! خیال می کنید، بیمه همین طوری قطع شد آقا؟ یک ساله چقدر روی بیمه خورده باشند خوب است آقا؟ خود بنده اطلاع دارم که دویست و پنجاه هزار تومان در تهران ملاً خور شده آقا! این ها را باید دانست آقا!» (زن زیادی / دفترچه ی بیمه / ۸۵)

« و حالا ناظم مدرسه داشت به من یاد می داد که به جای نه خروار زغال مثلاً هجده خروار تحویل بگیرم و بعد با اداره ی فرهنگ کنار بیایم. هی هی!.. » (مدیر مدرسه / ۴۲)

تحوّلات سیاسی

سید ضیا الدین و تبعید وی

اختلاف بین سیدضیالدین و پهلوی اول از همان روزهای اول کودتا آغاز شد به نحوی که رضاخان که عنوان سردار سپه را یافته بود از سیدضیالدین رییس الوزرای ایران اطاعت نمی

کرد، و تصمیمات و اقدامات او را جدی نمی گرفت و یا اصلاً به حساب نمی آورد. چندان که اگر تصمیمی باب میل وی نبود در برابر آن قد علم می کرد. داستان اختلافات سیدضیا و رضاخان بسیار زیاد است، اما جریان برکناری و تبعید وی به زمانی برمی گردد که سیدضیا دیگر توان مقابله در برابر سیاست های زیرکانه رضاخان را نداشت و سیاست هایی را هم که خود به کار می بست یا بسیار ناشیانه و احساسی بود و یا به علت عدم وجود مهره های کارآمد و قابل اعتماد بسیار زود شکست می خورد. در این بحبوحه سید ضیا بار دیگر درصدد کودتایی تازه برآمد و تصمیم گرفت با محمد حسن میرزا ولیعهد علیه احمد شاه توطئه کند. « سید از حرکات رضاخان و بی میلی شاه نسبت به خود، از دوام حیات سیاسی خویش مأیوس شد و چون میل نداشت که استعفا کند در فکر چاره بر آمد که شاه را بردارد. » (طلوعی: ۱۳۸۴: ص ۲۸۴) احمد شاه خیلی زود از جریان ملاقات های پنهانی او با ولیعهد آگاه شد و طی ملاقات هایی با سید ضیا از او خواست که از مقام رییس الوزرای ایران استعفا دهد، اما سید ضیا قبول نکرد و سرانجام در روز چهارم خرداد، طی حکمی به شرح زیر از مقام خود عزل گردید:

« نظر به مصالح مملکتی، میرزا سیدضیالدین را از ریاست وزرای منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت دولت جدید هستیم. باید کمال مراقبت در حفظ انتظامات به عمل آورید و مطالب مهمه را مستقیماً به عرض برسانید. شاه » (همان: ۲۸۴)

سیدضیالدین پس از عزل از مقام رییس الوزرای از مرز عراق، کشور را ترک گفت.

« قضیه ی این بابا عین قضیه آقا سید خودمان است که انگلیسی ها برش داشتند و بردند فلسطین که زمین های اعراب را بخرد و بفروشد به یهودی ها. آره جانم. حالا اینجا عکسش شده. آن وقت تو چه خیال می کردی؟ خیال می کردی آقا سید کودتا که کرد، دید حکومت آهی است و ول کرد رفت و شد مرغ دار و ماست بند؟ و همین؟ نه جانم. سیاست کار هزار سودا است. سرنخ همه این کارها هنوز دست خود آقا سید است. » (نفرین زمین / ۲۷۸)

نظام اجباری سربازی

در واپسین روزهای مجلس ملی چهارم، پهلوی اول لایحه ی خدمت نظام و وظیفه را تقدیم مجلس نمود. « لایحه مبنی بر آن بود که همه ی مردان باید دو سال تمام در نیروهای مسلح خدمت کنند. به نظر رضاخان خدمت و وظیفه ی عمومی، ارتش حرفه ای را به صورت ارتش ملی حقیقی در می آورد. » (آبراهیمیان، ۱۳۸۵: ۱۲۱) اما بسیاری از مردم با این قانون مخالف بودند و در برابر آن نیز جبهه گیری های متفاوتی صورت گرفت. « به نظر بسیاری از مالکان بزرگ، این امر اقتدار اربابانه ی آنان را زایل می کرد و نیروی کار اصلی را از روستاها برمی گرفت. به نظر روحانیون به ویژه " مدرس " دو سال آموزش دیدن در نهادی غیر مذهبی زیر نظر افسران ضد روحانی، در اخلاق عمومی و دیانت مردم خلل ایجاد می کرد. همان طور که بعضی از مجتهدان در فتواهای جداگانه ای اعلام داشتند، خدمت نظام به اصول تشیع و ارکان اسلام لطمه می زند. » (همان: ۱۲۱)

« بیچاره بگوم محتاج کارشه. یک بچه اش مدرسه می رود و یه ریز برایش خرج می تراشد، شوهرشم که بدبختی، نظام اجباریه. معلوم نیست تو این شلوغ پلوغی چه به سرش بیاد. از شم خبری نیست. (دید و بازدید / تجهیز ملت / ۹۱)

« جوان های مردم را بد جوری به بیگاری می گرفتند و می بردند سربازی. و این بود که مردم جوان هاشان را قایم می کردند. هر چه هم مرد بود، رفته بود جنگ و کار ملاً باشی را ملاً باجی ها می کردند. » (نون والقلم / ۳۴)

« از این گذشته یک بازار گرمی دیگر قلندرها این بود که تو شهر چو انداخته بودند که اگر باز جنگ شد هر که قرعه سربازی به اسمش درآمد و نخواست برود جنگ، بیاید تو یکی از تکیه ها بست بنشیند تا قلندرها بروند پول خونش را بدهند و جانش را از حکومت بخرند. » (نون والقلم /

(۶۷)

مصادره اموال مخالفان دولت

« - بقای دولت همایونی باد - هفت تا از بازاری هایی را که طرف معامله ی آن ها بودند، هفته ی پیش حکیم باشی آستان به زیارت عزراییل مفتخر کرد. اموال شان را هم به فتوای میزان الشریعه که معروف حضرت است، مصادره کردیم و ترتیبی می دهیم که در غیاب سایه ی مبارک، این حضرات گورشان را با دست خودشان بکنند. » (نون القلم / ۷۸)

« قباحت دارد آقا سید! من نه خودم هیچ وقت کاره ای بوده ام، نه هیچ کدام از اجدادم هوس ضبط اموال مردم را به سر داشته اند، تا آن جایی که من یادم است ماها پدر در پدر از راه قلم نان خورده ایم. » (نون القلم / ۹۱)

زندانیان سیاسی (پنجاه و سه نفر و اعضای آن)

پیش از این در مورد پنجاه و سه نفر و چگونگی وضعیت آنان سخن رفت. بازداشت این گروه جزو مهم ترین بازداشت هایی بود که تا سال ۱۳۱۶ در کشور روی داده بود. « در اردیبهشت ۱۳۱۶، شهربانی [وقت] پنجاه و سه نفر را دستگیر و آنان را متهم به تشکیل سازمان اشتراکی مخفی، انتشار بیانیه ی اوّل ماه مه [روز کارگر]، راه انداختن اعتصاب در دانشکده ی فنی و یک کارخانه ی نساجی در اصفهان، و ترجمه ی « رساله های الحادی، مثل کاپیتال مارکس و مانیفست کمونیست کرد. اگر چه پنج تن از بازداشت شدگان زود آزاد شدند، گروه به پنجاه و سه نفر مشهور شد و چند سال بعد هسته ی حزب توده را تشکیل داد. » (آبراهیمیان، ۱۳۸۵: ص ۱۴۲) عدّه ی زیادی از افراد گروه هیچ گونه سابقه ی سیاسی نداشتند و بدون این که گناهی مرتکب شده باشند دستگیر شدند: « البتّه او جزو آن دسته از زندانیان سیاسی نبود که چون... سابق چشم طمع به املاک مازندران شان دوخته بود، به زندان افتاده باشند، در سلک پینه دوزهایی هم نبود که چون یک بار کفش یک کمونیست را واکس زده بودند، به زندان افتادند، در ردیف عطّار و بقّال هایی هم حساب

نمی شد که یک مفتش تأمینات با آن ها خرده حساب پیدا کرده باشد. « (زن زیادی / خدا داد خان / ۱۰۷)

« خدادادخان حالا که پس از پنج سال آزرگار بی این که گناهی کرده باشد، کیفری به آن سختی را چشیده به این اصل رسیده است که وقتی در مملکتی قصاص قبل از جنایت می کنند پس جنایت را هم پس از قصاص می شود مرتکب شد، و اگر قرار است به خاطر گناهی که آدم نکرده است کیفری ببیند، ناچار خود گناه را هم پس از چشیدن کیفر باید بکند تا حسابش پاک باشد. « (زن زیادی / خدا داد خان / ۱۰۷)

با توجه به این که در داستان « خدادادخان » شخصیت خداداد خان جزو یکی از اعضای پنجاه و سه نفر معرفی شده است، لذا سعی می نمایم شخصیت خدادادخان را با توجه به قراین و مدارک موجود و نشانه های که خود جلال در مورد وی می دهد با اعضای پنجاه و سه نفر تطبیق دهیم.

جلال در معرفی شخصیت خدادادخان می نویسد. « او در سلک پینه دوزهایی نبوده که چون یک بار کفش یک کمونیست را واکس زده بودند به زندان افتادند. « در این جا اشاره به این مطلب لازم است که در بین اعضای دستگیر شده ی پنجاه و سه نفر دو نفر کفّاش دستگیر شده بودند که هیچ سابقه ی سیاسی نداشتند، یکی از آن ها عباس آذری بود که در سال ۱۲۷۹ در تهران به دنیا آمد. او از طبقه ی پایین جامعه بود و شغل کفّاشی داشت و بعد ها کارگر راه آهن شد. عباس آذری هیچ گونه سابقه ی سیاسی نداشت، اما بعد از آزادی به عنوان سازمان دهنده ی حزب توده فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود. نفر دوم شعبان زمانی بود. او متولد سال ۱۲۹۵ بود و در شهر بابل به دنیا آمد. وی نیز از طبقه ی پایین جامعه بود و هیچ گونه فعالیت سیاسی نداشت.

جنگ جهانی دوّم و ورود متفقین به ایران (شهریور ۱۳۲۰)

یکی دیگر از مسایل سیاسی قابل بحث، آغاز جنگ جهانی دوّم و ورود متفقین به خاک ایران بود. با ورود آنان، اوضاع مملکت به کلی تغییر نمود. نمونه های از بازتاب جنگ جهانی دوّم و پیامدهای آن را در داستان های جلال می بینیم.

« خوب ننه جون از جنگ منگ چه خبری داری ؟ این حسنه، بچه ی رخت شور، ما شبا تو پاقاپق پای رادیوله ؟ رادیونه ؟ چیه ؟ ... پاش وای میسه و برای ما خبر میاره. می گفت آلمانا یه بمب نمی دونم چی چی، اسمشم گفت ننه ... ولی براما که دیگه هوش و حواس نمونده، اختراع کردن. راس سه ؟ ننه جون » (دید و بازدید / دید و بازدید عید / ۱۷)

« صبح یکی از روزهای دهه ی اوّل شهریور بیست بود. چیزی به ظهر نمانده بود، شهر زندگی معمول خود را ادامه می داد. هیچ چیز تازه ای، جز سربازان لخت و یکتا پیراهن، که چندین روز بود، با یک پیت حلبی میان شهر ول شان کرده بودند، دیده نمی شد. سربازها هنوز به پیروی از یک عادت زورکی و کورکورانه، سه به سه، و ردیف، قدم بر می داشتند و ویلان و سرگردان در شهر می گشتند. » (دید و بازدید / تجهیز مکت / ۹۴)

جلال آل احمد در این قسمت از داستان « تجهیز مکت » وقایع ناخوشایند شهریور بیست را به تصویر می کشد و به کنایه از سربازانی حرف می زند که تا آن زمان تشکیل دهنده ی ارتش منظم پهلوی اوّل بودند و اینک آن ها را مرخص کرده و گرسنه و آواره و سرگردان در خیابان های شهر می گردند. محمود طلوعی در کتاب پدر و پسر درباره ی این وقایع می نویسد: « اما آنچه دقیقاً به خاطرمانده و گاهی هنگام مرور بر خاطرات گذشته، مانند پرده ی سینما از برابر چشمانم می گذرد. منظره ای است که همان روز عصر در خیابان سپه به چشم دیدم، و آن یکی از غم انگیزترین صحنه های شهریور بیست است که نمی دانم قلم ناتوان من تا چه اندازه از عهده ی توصیف آن بر خواهد آمد. خانه ی ما یک ساختمان دو طبقه مُشرف بر خیابان سپه بود و من مشغول صحبت با

برادرم بودم، که صدای همهمه و پاهایی که بر سنگ فرش خیابان کوبیده می شد، ما را به طرف بالکن کشاند، وقتی که به بالکن رسیدیم، انبوه سربازان را دیدیم که با سرهای برهنه و لباس نامنظم و سر و وضع آشفته، در حالی که بعضی از آن ها کمربندهایشان را باز کرده و در دست خود می چرخاندند به طرف شرق و میدان حسن آباد در حرکت بودند، قیافه ها بهت زده و پریشان بود و بسیاری از آن ها در سکوت کامل به سوی مقصدی نامعلوم پیش می رفتند. برادرم با عجله خود را به خیابان رساند تا علت راه پیمایی این سربازان بی اسلحه را جويا شود و وقتی که چند دقیقه بعد با چشمان گریان بازگشت، گفت این ها از باغ شاه می آیند ... سربازها را مرخص کرده اند و خیلی از این بدبخت ها که اهل شهرستان هستند، نمی دانند امشب را چگونه به صبح برسانند و فردا به چه وسیله ای به شهر و دیار خودشان باز گردند. « (طلوعی، ۱۳۸۴: صص ۴۰۴ و ۴۰۵)

« افسران شمشیرهای برآق خود را از میان چکمه های خود جمع می کردند و می دویدند. زن ها جیغ می کشیدند. از همه تنه می خوردند و عقب می ماندند. آموزشگاه ها بسته شد، دکان ها در یک چشم به هم زدن تخته گردید و دیگر در خیابان پرنده پر نمی زد. فقط هنوز سربازهای یکتا پیراهن بودند که حتی برای فرار کردن هم، جایی نداشتند. ساکت و آرام، مثل گوسفند ها سربه زیر قدم بر می داشتند؛ و حلبی های خالی و پر سر و صدای خود را به دنبال خود می کشیدند. « (دید و بازدید / تجهیز ملت / ۹۶)

« بگوم هنوز خود را با حرف های پیره زنک دل داری می داد. مردم در کوچه و بازار فرار می کردند، سربازها ویلان و سرگردان، گوسفند وار در شهر می گشتند. ترس عظیمی همانند یک کابوس مهیب، بر سر شهر سنگینی می کرد. « (دید و بازدید / تجهیز ملت / ۱۰۰)

در ادامه ی این داستان جلال صحنه های از آغاز جنگ را نیز بیان می دارد:

« یکی دو صدای خفیف و گنگ از جنوب شهر شنیده شد و به دنبال آن یک مرتبه دود گلوله هایی که در هوا منفجر می شدند، روی زمینه ی صاف آسمان، لکه های سفیدی پاشید، همه دست از کار کشیدند و به بیرون ریختند، هیچ کس نمی دانست چه شده.

- بمب میندازن!؟

- نه بابا! توپه. بمب، که رو هوا نمی ترکه» (دید و بازدید / تجهیز ملت / ۹۵)

پیامدها و اصلاحات بعد از شهریور ۱۳۲۰

در این قسمت تنها به پاره ای از اصلاحاتی که بعد از شهریور بیست در کشور صورت گرفت، اشاره می گردد با این توضیح که بعضی از موارد در صفحات بعدی به طور مفصل شرح داده خواهد شد.

به قدرت رسیدن زندانیان سیاسی

« و خواهر برادرها تازه از تقسیم ارث و میراث فارغ شده بودند که شهریور بیست پیش آمد. شوهر اول خانم نزهت الدوله که مغضوب دوره ی سابق بود، وزیر خارجه شد و مجالس و شب نشینی ها پر شد از آدم های تازه به دوران رسیده ای که نمی دانستند، پالتو و کلاه شان را به دست چه کسی بسپارند. و اولین پیش خدمتی را که سر راه شان می دیدند، خیال می کردند، سفیر ینگه دنیا است. » (زن زیادی / خانم نزهت الدوله / ۵۱)

رواج احزاب و روزنامه نویسی

« همه در فکر آزادی بودند، در فکر املاک و اگذاری بودند، در فکر مجلس بودند، در فکر جواز گندم و جو بودند و بیش تر از همه در فکر حزب و روزنامه بودند. » (زن زیادی / خانم نزهت الدوله / ۵۲ و ۵۱)

آزادی نسبی شهر و اتمام دوران حکومت قزاق ها

« نوای گنگ و بم نوحه ی دسته ای که از دور می آمد، کم کم، روشن تر و واضح تر به گوش می رسید. قزاق بازی تمام شده بود و مردم آزادی یافته بودند. » (دید و بازدید / شمع قدی / ۸۴)

آزادی تظاهرات مذهبی

« آزادی تظاهرات مذهبی رسماً اعلام شده بود. شاید کسانی هم که سواد داشتند آن را در روزنامه ها خوانده بودند و حتماً روضه خوان ها نیز آن را بر سر منابر اعلام کرده بودند، و به همان

مناسبت، در آخر منبر خود، شاه اسلام پناه و رئیس الوزرای دین دار خود را دعا کرده بودند؛ ولی ترس عظیمی که همه از این نشانه های پهن داشتند و خاطره ی بیست ساله ی تلخی که از رفتار پاسبان ها در ماه های عزیز در خاطر همه بود. برای مردم بیش از اعلان عمومی واقعیّت داشت. « (دید و بازدید / شمع قدی / ۸۶ و ۸۵)

آزادی احزاب و تشکیلات حزبی و رونق آن بعد از شهریور ۱۳۲۰

در حالی که در دوران پهلوی اوّل حتی به زبان آوردن کلمه ی حزب خطرناک بود بر عکس دوران سلطنت پهلوی دوم شاهد شکل گرفتن احزاب گوناگون بود:

« فکر و ذکر او این است که هر روز بهتر از روز پیش، مطبوعات حزبی را اداره کند، آدم های حزبی را تربیت کند، نهضت را قدم به قدم به جلو براند و هر چه بیش تر که ممکن است وسایلی برانگیزد تا هم خودش و هم دیگران، از « فولادهای آب دیده » گرفته تا تازه کارها، گذشته را به فراموشی بسپارند و به آینده بپیوندند. « (زن زیادی / خدادادخان / ۱۲۱)

« و حالا دیگر گذشته از خود قلندرها و گداگشنه های شهری، هر آدم فراری از حکومت، یا هر آدم شرور، یا هر که از دست صیغه ها و عقدی هایش به تنگ آمده بود، یا هر که از دست طلب کارها گریخته بود، همه آمده بودند تو تکیه ها نشسته بودند و هر کدام هم با جل و پلاس خودشان. « (نون و القلم / ۶۸)

حزب توده و پیشرفت آن در کشور

« و همین جورها شد که خبر کار قلندرها کم کم در قسمت بزرگی از مملکت پیچید و عدّه ی زیادی از دهات، مالک ها را بیرون کردند و هر روز از یک گوشه ی مملکت خبرهای تازه می رسید درباره ی سربلند کردن قلندرها. « (نون و القلم / ۱۴۷)

« دیگر از آدم های قصه ی ما، مشهدی رمضان علف بود که دیدیم زنش از دستش آمده بود شکایت. چون از همان سر بند آتش گرفتن بازار علف ها نه تنها رفت، بست نشست، بلکه یک سره به لباس قلندری درآمد و داد پشت دستش نقش تبرزین کوبیدند. »^۱ (نون و القلم / ۱۴۷)

« - نگاه کنید آقا

روی گچ دیوار با مداد قرمز و نه چندان درشت، به عجله و ناشیانه علامت داس و چکش کشیده بود، بی آنکه چیزی بپرسم خود او دنبال کرد:

از آثار دوره ی اوناست آقا. اوّل سال که آمدم این جا مدیرشون هنوز بود آقا. کارشون همین چیزها بود. روزنومه بفروشنند. تبلیغات کنند و داس و چکش بکشند آقا. رئیسشون رو که گرفتند چه جونی کندم آقا تا حالیشون کنم که دست بردارند آقا. صد دفعه اولیای بچه ها آمدند شکایت آقا. سه دفعه از فرماندار نظامی آمدند آقا. که باقیشون کجانند. » (مدیر مدرسه / ۲۶)

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

درباره ی جریان وقایع مرداد ماه سال ۱۳۳۲ که به سقوط حکومت مصدق انجامید، مطالب زیادی به خصوص در سال های بعد از انقلاب منتشر شده است. کتاب « نون و القلم » به گفته ی خود جلال قصه علل شکست جریان های چپ در ایران را بیان می کند. به طور کلی می توان گفت این کتاب به شیوه ای تمثیلی به بررسی اوضاع سیاسی ایران در زمان نخست وزیری مصدق می پردازد. در این مبحث تنها پاره ای از موارد مشخص، که در کتاب « نون و القلم » بیان گردیده است و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مرتبط است، به صورت مختصر بیان می گردد.

مصدق در دوران نخست وزیری، آن چنان محبوبیتی پیدا کرده بود که اکثر مردم حتی روشنفکران و افراد غیر سیاسی نیز به او ایمان داشتند و در نهضت وی شرکت می کردند. پهلوی دوم از این اوضاع بسیار ناراحت بود و عملاً می دید که مصدق محبوبیت و نفوذ عمیقی در جامعه

۱- منظور از نقش تبر زین، بدون شک نقش داس و چکش است.

ی ایران پیدا کرده است و از این محبوبیت او بسیار هراس داشت. چنانچه خود درباره مصدق گفته است: «در آن روزها کسی قادر به مقاومت در مقابل مصدق نبود.» (طلوعی، ۱۳۸۴: ص ۶۳۸) به همین علت شاه مترصد فرصتی برای براندازی مصدق بود. «قدر مسلم این است که طرح براندازی حکومت مصدق در لندن و واشنگتن تهیه شد و کارگردان و مجری اصلی این طرح کرمیت روزولت عضو ارشد سازمان سیا بود که روز ۱۶ تیر ۱۳۳۲ با نام مستعار «جیمز لاکریج» از طریق مرز عراق وارد ایران شد و در نیمه دوم تیرماه فعالانه مشغول تهیه مقدمات اجرای این طرح بود.» (همان: ص ۶۵۳) هر چند که روزولت و امریکایی ها تلاش فراوانی کردند تا شاه را متقاعد سازند فرمان براندازی مصدق را صادر کند، اما شاه از این امر وحشت داشت و همچنان در صدور فرمان براندازی مصدق مردد بود. اما سرانجام تلاش های امریکا به ثمر رسید و پس از آن که امریکا و انگلیس به شاه قول همکاری دادند، وی نیز قبول کرد که از طرح کودتا پشتیبانی کند. «شب ۲۴ مرداد سرهنگ نعمت الله نصیری، فرمانده گارد شاهنشاهی، فرمان عزل مصدق را به او تسلیم کرد، ولی مصدق که قبلاً از چگونگی توطئه - احتمالاً به وسیله حزب توده - فرمان را جعلی دانست و حکم بازداشت نصیری را صادر کرد. در این موقع نیروهای وفادار به مصدق در نقاط مختلف شهر مستقر شدند. نمایندگان مخالف و افسران مظنون به همکاری در توطئه ی زاهدی، و وزیر دربار بازداشت گردیدند. جستجوی وسیعی برای بازداشت زاهدی آغاز شد و مبلغ یکصد هزار ریال جایزه برای دستگیری او تعیین گردید. سرانجام تلاش آن بخش از نیرو های زرهی که قرار بود هم زمان با ابلاغ فرمان عزل مصدق، تهران را اشغال کنند، شکست خورد. شاه بی آن که گروه روزولت را از تصمیم خود آگاه سازد، هراسان کشور را ترک گفت.» (طلوعی، ۱۳۸۴: ص ۶۵۵)

» چون این طور که منجم باشی از ارساد کواکب دیده از هفتم تا دهم ماه صلاح نیست

ذات اقدس همایونی بر اریکه ی سلطنت تکیه بزنند. « (نون والقلم / ۷۴)

« چاکران درگاه قبلاً همه ی فکرها را کرده اند و به این نتیجه رسیده اند که در این سه روز باید وجود ذی وجود مبارک قبله ی عالم را از اریکه ی سلطنت دور نگه داشت، تا اگر خدای نکرده بلایی نازل شد، دیگری پیش مرگ همایونی شده باشند. » (نون والقلم / ۷۴)

« پس از اعلام خبر شکست توطئه ی کودتا از طرف دولت و خروج شاه از ایران در روز ۲۵ مرداد تظاهرات پر دامنه ای در تهران و شهرستان ها به طرفداری از حکومت مصدق آغاز شد که در آن توده ای ها نقش نمایانی داشتند. » (همان: ۶۵)

« کم کم که روز بلند شد و مردم تک و توک و با هزار ترس و لرز و احتیاط از خانه هاش در آمدند ؛ دیدند که درهای ارگ حکومتی بسته و توی تمام شهر برای نمونه هم شده، یک گشتی و قراول پیدا نمی شود و بازار بسته است ؛ اما دور تکیه ها و پاتوق قلندرها بر و بیایی است که نگو. و بعد که دیدند خبری از بکش بکش نیست، عده ی بیش تری جرأت پیدا کردند و از خانه هاشان در آمدند و جمعیت بی کاره ی محتاط که همه شان هم « حیدر، حیدر ! » و « صفدر، صفدر ! » می گفتند و به طرف تکیه های قلندرها رو آورده بودند، تو کوچه ها دم به ساعت بیش تر شد و شد و شد تا یک مرتبه فریاد « الله، الله ! » از تمام شهر به آسمان رفت و مردم افتادند دنبال قلندرها ... »

نون والقلم / ۱۰۶

در آن روزها دکتر مصدق، خود دچار یک سردرگمی بود و نمی توانست با تصمیمی قاطع اداره ی امور را به دست بگیرد، بنابراین وی نیز تحت تأثیر امریکاییان حزب توده را از خود دور ساخت و در روز دوم تظاهرات دستور پراکنده نمودن مردم را صادر نمود. در پی این عمل مصدق، امریکایی ها با توطئه چینی موفق گردیدند حکومت مصدق را براندازند و شاه را پس از یک هفته اقامت در بغداد و رم به ایران برگردانند.

فهرست منابع

- ۱- آبراهامیان، یراوند (۱۳۸۵)، ایران بین دو انقلاب، مترجمان: کاظم فیروز مند، حسن شمس آوری، محسن مدیر شانه چی، تهران: نشر مرکز، چاپ دهم ،
- ۲- آراین پور، یحیی (۱۳۸۲)، از صبا تا نیما، تهران : زوآر، چاپ هشتم ،
- ۳- آراین پور، یحیی (۱۳۸۲)، از نیما تا روزگار ما، تهران: زوآر،
- ۵- آل احمد، جلال (۱۳۸۴) ارزیابی شتاب زده ، تهران: فردوس، چاپ ششم،
- ۶- _____ (۱۳۸۳)، از رنجی که می بریم، تهران : خرم.
- ۷- _____ (۱۳۸۴)، پنج داستان ، تهران : جامه داران.
- ۸- _____ (۱۳۸۴)، دید و بازدید، تهران ؛ جامه داران
- ۹- _____ (۱۳۸۴)، زن زیادی، چاپ نهم، تهران : فردوس.
- ۱۰- _____ (۱۳۸۳)، سرگذشت کندوها، تهران: خرم.
- ۱۱- _____ (۱۳۷۶)، سنگی بر گوری، چاپ دوم، تهران: فردوس.
- ۱۲- _____ (۱۳۸۳)، سه تار ، تهران: خرم.
- ۱۳- _____ (۱۳۸۳)، مدیر مدرسه، تهران : خرم.
- ۱۴- _____ (۱۳۸۴)، نفرین زمین، چاپ نهم، تهران: فردوس.
- ۱۵- _____ (۱۳۸۴)، نون و القلم، تهران : جامه داران.
- ۱۶- ابوذر جهرمی، مهستی (۱۳۸۵)، کشف حجاب مجموعه سخنرانی ها و ضمیمه، ، تهران : مؤسسه ی مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ دوم.
- ۱۷- طلوعی، محمود(۱۳۸۴)، پدر و پسر: ناگفته ها از زندگی و روزگار پهلوی، تهران: نشر علمی، چاپ نهم،

۱۸- کاتوزیان، محمد علی همایون (۱۳۸۴)، دولت و جامعه در ایران؛ انقراض قاجار و استقرار پهلوی، ترجمه حسن افشار، تهران: نشر مرکز، چاپ سوم،